جلسه 1474

سه شنبه 21/06/96

أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.

جهت ثانیه

جهت دوم در بحث قاعده فراغ و تجاوز این هست که آیا قاعده فراغ و تجاوز شامل جمیع مرکبات شرعیه اعم از عبادات و یا معاملات می شود یا نه؟

راجع به قاعده فراغ مشهور این هست که شامل جمیع مرکبات شرعیه می شود، شک در صحت هر عملی چه عبادت باشد و چه معامله مجرای قاعده فراغ است. ولو برخی از روایات در خصوص طهارت و صلاة هست، ولکن روایاتی هم داریم که می شود از آنها استفاده عموم کرد.

آقای خوئی فرموده عمده این روایات که می شود از آن استفاده عموم کرد، یکی موثقه ابن بکیر هست "کلما قد شککت فیه مما قد مضی فأمضه کما هو"، که فرموده اند که ادات عموم اقتضاء می کند که ما تعمیم بدهیم قاعده فراغ را به جمیع مرکبات شرعیه که انجام دادیم بعد شک کردیم که صحیح است یا فاسد است و قاعده فراغ می خواهیم جاری کنیم.

و همینطور استدلال شده به عموم تعلیل در موثقه بکیر بن اعین که داشت: "الرجل یشک بعد ما یتوضأ" امام فرمود "هو حین یتوضأ اذکر منه حین یشک".

و همینطور صحیحه محمد بن مسلم: "وکان حین انصرف اقرب الی الحق".

که گفته می شود که متفاهم عرفی از عموم تعلیل به اذکریت و اقربیت الی الحق این است که وضوء و نماز خصوصیت ندارد، و کان حین انصراف اقرب الی الحق فرق نمی کند حین انصرف من الصلاة یا حین انصرف من المعاملة. و یا حین یتوضأ اذکر، عرف حین یتوضأ را ظرف می بیند، و می گوید معیار همان اذکر بودن حین العمل است، خصوصیت ندارد وضوء. هو حین یتوضأ اذکر، هو حین یصلی اذکر، هو حین ینشئ المعاملة اذکر و هکذا.

ولذا فرموده اند اگر کسی در طواف شک بکند قاعده فراغ جاری می کند. کسی در بیع که انجام داد شک کند نسبت به بیع خودش که آیا این بیع غرری بود یا نبود، قاعده فراغ جاری می کند. کسی نسبت به تطهیرش شک می کند که آیا این تطهیرم طبق شرائط بود یا نبود، قاعده فراغ جاری می کند.

البته آقای خوئی فرموده اند: اصل عنوان عمل باید محرز باشد، قاعده فراغ که جاری می کنید در تطهیر، باید اصل عنوان غسل محرز باشد. اما اگر احتمال بدهید اصلا غسل محقق نشد، آب را ریختید روی چسب، موقعی که دست متنجستان را چسب شاید روی او بود، پس غسل المتنجس محرز نیست، اینجا قاعده فراغ نداریم. هو حین یتوضأ اذکر می شود هو حین یغسل المتنجس اذکر، اما باید غسل متنجس محرز باشد تا قاعده فراغ جاری کنیم.

و شک هم در صحت و فساد باید بکنیم تا قاعده فراغ جاری کنیم، والا اینکه نمی دانیم این متنجس به بول را یک بار شستیم یا دو بار، خب اینکه یک بارش مسلم است شک در صحت و فسادش نداریم، بار دوم مشکوک الوجود است که محل شرعی اش هنوز باقی است، ولذا قاعده فراغ اینجا جاری نمی شود. قاعده فراغ در هر عملی که شک در صحت و فسادش بکنیم جاری خواهد بود.

سؤال وجواب: فرض این است که در روایت می گوید که: الرجل یشک بعد ما یتوضأ فقال هو حینما یتوضأ اذکر منه حین یشک، این ظاهرش این است که شک بعد از توضؤ بوده است، و انسان چون عادتا هنگام وضوء اذکر است از هنگام شک بعد الوضوء، لذا قاعده فراغ جاری می کند. پس باید شک بعد العمل باشد، والا اگر شک مقارن عمل بود که معنا ندارد که ما تعبیر کنیم هو حین یتوضأ اذکر منه حین یشک. چون زمان شک همان زمان وضوء اگر باشد این تعبیر صادق نخواهد بود.

راجع به این سه دلیل اشکالاتی هست که ما باید جواب بدهیم:

اما استدلال به "کل ما شککت فیه مما قد مضی فأمضه کما هو" که در موثقه ابن بکیر آمده است بر عموم قاعده فراغ، این مواجه است با دو اشکال که باید جواب بدهیم:

**اشکال اول:** اشکالی است که از مرحوم آقای داماد نقل شده است.

ایشان فرموده است که ظاهر کل ما شککت فیه شک در وجود شیء است. اگر بگوئید انا اشک فی بیع داری من زید، این ظاهر در این است که شک دارید در اصل تحقق بیع، نه اینکه اصل بیع محرز است شک دارید در صحت آن. ظاهر شک فی الشیء شک در وجود شیء است نه شک در صحت آن بعد از احراز وجود آن. پس ظهور دارد در شک در وجود.

از مرحوم آقای داماد نقل شده که فرموده اند: کسانی که این موثقه را حمل بر قاعده فراغ کرده اند به قرینه مما قد مضی بوده است، گفته اند ظاهر قد مضی مضیّ خود عمل است، مضیّ عمل صادق نیست مگر در مواردی که عمل موجود بشود. این را قرینه گرفته اند که پس چون مما قد مضی ظاهر در این است که نفس عمل گذشته است و از نفس عمل فارغ شده اید پس شککت فیه را باید حمل بکنیم بر شککت فی صحته نه شککت فی وجوده.

آقای داماد فرموده اند: استعمال مضی در مضیّ محل استعمال شایعی است، که فعلی که محل شرعی اش گذشته است بگویند مضی، یک آقایی نماز صبحش را نخوانده تا طلوع آفتاب، حالا می خواهد نماز صیحش را بخواند، شما می گوئید گذشت، یعنی چه؟ یعنی محلش گذشت. و لذا ایشان فرموده: مضی استعمالش در مضیّ المحل متعارف است، واین نمی تواند قرینه بشود که ظهور شککت فیه را در شک در وجود منصرف کنیم و بگوئیم ظاهر شککت فیه شککت فی صحته هست. و لذا این می تواند مورد قاعده تجاوز باشد نه قاعده فراغ.

**اقول:** این اشکال به نظر ما عرفی نیست، این تعبیر که اگر کسی بگوید هر چیزی که شک بکنی در آن از آن چیزهایی که گذشته است، به ذهن عرف تبادر می کند شک در اعمال گذشته، کانه امام فرموده اگر در اعمال گذشته ات شک بکنی، در اعمال گذشته شک کردن یعنی شک در صحت و فساد آن، شک در احوال آن من الصحة و الفساد او التمامیة و النقصان، مما قد مضی ظهور عرفی اش یعنی اعمال گذشته، و این تعبیر که بگویند هر چیزی که شک بکنی در آن از اعمال گذشته اعتناء به شک نکن، ظاهر عرفی اش این است که شک در صحت عمل گذشته است بعد از احراز وجود آن. ولذا این اشکال آقای داماد وارد نیست.

سؤال وجواب: طبق اشکال آقای داماد ما دیگر از "کل ما شککت فیه مما قد مضی فأمضه کما هو" نمی توانیم قاعده فراغ استفاده کنیم، می شود قاعده تجاوز، قاعده تجاوز هم شرائط و احکام خودش را دارد، ما فعلا بحثمان در قاعده فراغ است. قاعده تجاوز مشروط است به دخول در غیر، در حالی که قاعده فراغ مشروط به دخول در غیر نیست.

سؤال وجواب: پس این روایت میشود دلیل بر قاعده تجاوز، منتهی شما می گوئید قاعده تجاوز ما را بی نیاز می کند از قاعده فراغ. این یک بحث دیگری است، که آیا قاعده تجاوز ما را از قاعده فراغ بی نیاز می کند؟ این خودش محل بحث است، وبرخی اشکال کرده اند واشکال هم قابل توجه است که شیء انصراف دارد از شرائطی که وجود مستقل ندارند، مثلا شرط نماز استقبال قبله است، بعد از نماز شک می کنید در استقبال قبله، خب این استقبال قبله شیءٌ؟ برخی مناقشه کرده اند، که اذا خرجت من شیء و دخلت فی غیره فشکک لیس بشیء که قاعده تجاوز است شامل مثل استقبال قبله و مثل موالات می شود یا نمی شود این محل بحث است.

به هر حال اشکال آقای داماد این است که این دلیل بر قاعده فراغ نیست، ولذا نمی توانید به این روایت تمسک کنید بر عموم قاعده فراغ، که به نظر ما این اشکال مندفع است.

**اشکال دوم:** اشکالی است که در کتاب قاعده فراغ و تجاوز ذکر شده است.

ایشان گفته اند که ما معتقدیم که "فأمضه کما هو" عموم ندارد، دلیل بر قاعده فراغ است اما عموم ندارد، فقط در عبادات می توان به این دلیل تمسک کرد. این را به دو بیان گفته است:

بیان اول ایشان این است که فأمضه کما هو، این متفاهم عرفی از آن این است که لیس علیک اعادةٌ. شبیه اینکه در روایت دیگر آمده إمض ولاتعد. خب لیس علیک اعادة در واجبات مطرح می شود، و الا در معاملات که انسان اگر عقد و ایقاع و معامله اش فاسد هم بود که نیاز و لزومی به اعاده نیست، بلکه فوقش باطل است، وچه بسا مکلف راضی تر هست به اینکه این بیعی که انجام داد فاسد باشد، این طلاقی که داد فاسد باشد، دنبال اعاده نیست تا به او بگوئیم فأمضه کما هو، یا بگوئیم إمض و لاتعد.

بیان دوم ایشان این است که فرموده اند که: ما در اصول گفته ایم حذف متعلق مخلّ به عموم است، و این حدیث مشتمل بر حذف متعلق است. توضیح ذلک:

یک بحث هست در اصول که گاهی متعلق حذف می شود مثل نهی عن آنیة الذهب والفضة، خب نهی که تعلق نمی گیرد به ذات و عین خارجیه، بلکه به فعل تعلق می گیرد، پس اینجا فعل محذوف است، متعلق نهی محذوف است، و مشخص نیست که متعلق نهی چیست، آیا متعلق نهی مطلق استعمال آنیه ذهب و فضه است یا متعلق نهی خصوص اکل وشرب از آنیه ذهب و فضه است؟ مجمل است، ولذا کسانی که قائلند که حذف متعلق مخل به عموم هست مثل آقای صدر، می گویند ما دلیلی بر حرمت استعمال آنیه ذهب و فضه در غیر اکل و شرب نداریم، چون حذف متعلقنآنیه آنیه مفید عموم نیست.

در کتاب قاعده فراغ و تجاوز هم که این مبنای استادشان را پذیرفته اند تطبیق کرده اند بر این موثقه این بکیر، گفته اند: این کلما شککت فیه مما قد مضی، خب این موصول که دلالت می کند بر یک شیء مبهم، قطعا موضوع قاعده فراغ شیء مبهم نیست، اینجور نیست که هر شیئی موضوع قاعده فراغ باشد، ابدا، این باید مشخص بشود که کل ما شککت فیه من العبادات یا من مطلق المرکبات، این محذوف است، نمی دانیم متعلق که حذف شده من العبادات است یا من المرکبات الاعم من العبادات و المعاملات است، حذف متعلق مخل به عموم است.

سؤال وجواب: اگر شیء، شیء بسیط باشد آیا او هم موضوع قاعده فراغ است؟ نمی دانی جواب سلام دادی یا ندادی، نمی دانی فلان شیء بسیط را انجام دادی یا ندادی، اینکه موضوع قاعده فراغ نیست. پس مطلق شیء نیست، می گوید کل ما شککت فیه من عمل، که حالا آن عمل مطلق المرکب است یا خصوص العبادة است، چون حذف متعلق شده این مخل به عموم است.

اقول: به نظر ما این اشکال هم وارد نیست.

اما بیان اول که فرموده اند که فأمضه کما هو مفادش لیس علیک اعادةٌ است.

جوابش این است که نخیر، فأمضه کما هو یعنی حکم بکن که این عمل واجد شرائط و أجزاء بوده است. فأمضه یعنی فأجرِه کما هو، بنا بگذار که این عمل مشکوک الصحة واجد اجزاء وشرائط بوده است، کجایش خوابیده که لیس علیک اعادة؟ حالا اینکه در روایت دیگر آمده که فأمض ولاتعد اما چه ربطی دارد به این موثقه ابن بکیر، فأمضه کما هو یعنی إبنِ أنه وجد کما ینبغی ان یوجد. بیع هم هست، عقد ازدواج هم هست، انشاء طلاق هم هست، شک کردی صحیح است یا فاسد فأمضه کما هو، یعنی بنا بگذار که همانگونه که باید باشد بوده است، یعنی واجد أجزاء وشرائط بوده است.

وانگهی برفرض باشد لیس علیک اعادة، این لیس علیک اعادة ارشاد به صحت است و می گوید وضعا اعاده لازم نیست، وضعا اعاده لازم نیست یعنی اگر می خواهی ترتیب اثر بدهی بر همین عمل مشکوک الصحة ترتیب اثر بده نیاز به اعاده نیست، بحث در این نیست که لیس علیک اعادة تکلیفا تا بگوئید در معاملات که اعاده تکلیفا لازم نیست و اصلا چه بسا مکلف دوست دارد که این معامله فاسد باشد، نه، لیس علیک اعادة وضعا، نیازی به اعاده این عمل نیست یعنی وضعا اعاده این عمل لازم نیست، یعنی ترتیب اثر دادن بر این عمل مشکوک الصحة نیاز ندارد که او را تکرار کنی.

سؤال وجواب: ما این احکام کلیه را فی حد ذاته باید حساب کنیم نه به لحاظ ملابسات خارجیه که اگر عقد نکرده بوده دیگر الان زن راضی به عقد مجدد نیست، این که در روایت که نیامده است، "کل ما شککت فیه مما قد مضی فأمضه کما هو" یعنی لیس علیک اعادة وضعا، چرا شامل مرکبات نشود.

و اما بیان دوم ایشان که فرمود حذف متعلق مخل به عموم است.

بله ما هم قبول داریم که حذف متعلق مخل به عموم است، اما در جائی که مدلول تصوری خطاب ناقص بشود، یعنی عرف احساس خلأ بکند در مدلول تصوری خطاب. در همین نهی عن آنیة الذهب عرف احساس خلأ می کند، امام نهی کرد از ظرف طلا، عرف می گوید از چه چیز آن نهی کرد، کلام مدلول تصوری اش ناقص است. یا رفع القلم عن الصبی، قلم از صبی برداشته شده، قلم چه چیزی برداشته شده، قلم تکلیف؟ قلم مؤاخذه؟ مدلول تصوری کلام وقتی ناقص بود می گویند حذف متعلقمفید عموم نیست که ما هم قبول داریم، چون کلام نقص تصوری پیدا می کند، و تا مدلول تصوری اش تمام نشود مقدمات حکمت جاری نمی شود.

اما در مدلول تصوری این حدیث ناقص نیست، مدلول تصوری این حدیث احتیاج به تقدیر ندارد. شما وقتی بشنوید که امام فرمود هر چیزی که شک بکنید در آن از آنچه که گذشته است، همینکه بگویند آنچه که گذشته است، یعنی عمل مفروغ الوجود عمل محرز الوجود، شک بکنی در آن، معلوم می شود یک چیزی است که بعد از احراز وجودش هم باز قابل شک است، یعنی یک مرکبی است که شک می کنیم در تمامیت أجزاء وشرائط آن. از خود خطاب این استفاده می شود. قرینه در خود خطاب هست معین می کند که مراد از این چیست. نه اینکه متعلقی محذوف است و ما نمی دانیم آن متعلق چیست باید حکم به اجمال بکنیم. ولذا به نظر ما استدلال به این موثقه تمام است.

سؤال وجواب: مما قد مضی می گوید اصل وجود این عمل معلوم است، مثل این تعبیر که بگوید هر چه که شک بکنی در آن از آنچه که گذشته است به شکت اعتنا نکن، آیا مدلول تصوری کلام ناقص است؟ قطعا ناقص نیست، چون خود عرف می فهمد که یک عملی است اصل وجود عمل معلوم، کامل بودن و تام بودن آن مشکوک، این که دیگر احتیاج به تقدیر ندارد.

ببینید اگر شما بگوئید اکرم العالم، عالم به چه چیزی؟ عالم به فقه، عالم به اصول، عالم به تفسیر؟ آیا کسی اینجا می گوید حذف متعلق مخل به عموم است؟ نه، چون عالم به قول مطلق یک مدلول تصوری ناقص نیست، دانشمند را احترام کن، این ناقص نیست، نیاز به تقدیر تصوری ندارد. بله علم از صفات ذات اضافه است متعلق می خواهد که علم به چه چیزی، اما اکرم العالم مدلول تصوری اش ناقص نیست، یعنی وقتی مخاطب این خطاب اکرم العالم را شنید نمی گوید چه چیزی در تقدیر است. این حدیث هم همینطور است، کل ما شککت فیه مما قد مضی، هر چه که شک بکنی در آن از آنچه که گذشته است، عرف می گوید نیاز به تقدیر نیست مدلول تصوری ناقص نیست، شما اگر بگوئید در خصوص عبادات، این تقیید زائد است.

سؤال وجواب: فرض این است که شما چه چیزی را می خواهید خارج کنید؟ آن عمل های بسیطی که امرش دائر بین وجود و عدم بود، او اصلا صدق نمی کند که شک کردی در آن از چیزهایی که گذشته است. چون اگر در اصل وجودش شک بکنی، که تعبیر نمی شود که قد مضی و این عمل گذشته است، چون مشکوک است که این عمل گذشته باشد، اگر اصل وجودش مسلم باشد و محل صحت وفساد نباشد، یک امر بسیطی است که اگر موجود بشود امرش دائر است بین وجود و عدم نه بین صحیح و فاسد، خب این دیگه وقتی مضی صدق کرد دیگر شک در آن نمی کنیم. پس این تعبیر که هر چه که در آن شک بکنیم از آنچه که گذشته است، این خودش قرینه است که آن ما مضی یک عملی است که می شود شک در آن بکنیم ولو بعد از احراز وجود آن، خب چطور می شود؟ این تنها راهش این است که یک عملی باشد که مقسم برای صحیح و فاسد یا ناقص و تام باشد.

البته من این را عرض کنم چون برخی دچار اشتباه می شوند حتی بزرگان ما، که فکر می کنند موضوع قاعده فراغ شک در صحت وفساد است. نه، ما این را از باب ضیق خناق می گوئیم، والا موضوع قاعده فراغ اعم است از شک در صحت و فساد یا شک در تمامیت و نقصان. ممکن است یک عملی فاسد نیست، مثلا نماز، سلام نماز را که دادید می گوئید نمی دانم آیا یک سجده در این نماز را فراموش کرده ام یا نه، تشهد را در این نماز فراموش کرده ام یا نه، خب اگر فراموش کردی که نماز باطل نمی شود، بلکه نماز ناقص است با قضاء سجده منسیه یا قضاء تشهد منسی تکمیل می شود. ولذا آقای خوئی در فقه فرموده اند فقط در اینجا قاعده تجاوز جاری می شود، چون ما شک در صحت این نماز نداریم که قاعده فراغ جاری کنیم. نه آقا، "کل ما شککت فیه مما قد مضی فأمضه کما هو" کجایش خوابیده است که شک فی صحة ما مضی؟ عرفا شک فی شئون ما مضی باشد، اصل عمل مفروغ عنه و معلوم الوجود باشد شک در شئون آن بکنیم، حالا گاهی شک در صحت آن است و گاهی شک در تمامیت آن است.

سؤال وجواب: در کل نماز، کل نماز عملٌ قد مضی أشک فی تمامیته و نقصانه فأمضه کما هو. در کل نماز قاعده فراغ جاری می کنیم و حکم به تمامیتش می کنیم، ولو اگر قاعده فراغ هم نبود و اصلا علم پیدا می کردیم که نقص تشهد دارد این نماز یا نقص سجده واحده، این نماز فاسد نبود.

خلاصه عر ض ما این است که مدلول تصوری این حدیث هیچ نقصی ندارد. بله اگر مدلول تصوری حدیث ناقص بود ما هم قبول داشتیم که مقدمات حکم جاری نمی شود. وبه تعبیر امام قده مقدمات حکمت فرع بر انعقاد اطلاق تصوری است، مقدمات حکمت نتیجه اش اطلاق تصدیقی است، بعد از مقدمات حکمت ما حکم می کنیم به اینکه تمام مراد مولا همان چیزی است که در خطاب گفت، اما مقدمات حکمت جاری نمی شود مگر بعد از اینکه اطلاق تصوری پیدا کند خطاب، یعنی نقص تصوری نداشته باشد، اجماال تصوری نداشته باشد، ما این را قبول داریم، ولی معتقدیم که در مانحن فیه این کبری منطبق نیست. بله در مثل رفع القلم عن الصبی ما معتقد به اجمال تصوری هستیم، چون تا به عرف بگوئی قلم برداشته شده است از صبی می گوید قلم چه چیزی؟ قلم کتابت احکام داریم، قلم کتابت سیئات داریم، یا به عرف بگوئی نهی ابوجعفر علیه السلام عن آنیة الذهب، عرف می گوید از چه چیزش نهی کرده؟ نهی از اکل وشرب از او، نهی از استعمال او، این موارد را ما قبول داریم که حذف متعلق مخل به اطلاق است و لذا به نتائجش هم ملتزم شدیم، اشکال ما به کتاب قاعده فراغ و تجاوز این است که این حدیث صغرای این کبری نیست.

اما نسبت به هو حین یتوضأ اذکر و همینطور در اقرب الی الحق در کتاب قاعده فراغ و تجاوز اشکال کرده اند، گفته اند روایت می گوید هو حین یتوضأ اذکر نه هو اذکر، تعلیل این است که أذکر حین یتوضأ، تعلیل در ضمنش حین یتوضأ ذکر شده است، می خواهید الغاء خصوصیت بکنید؟ الغاء خصوصیت نیاز دارد به جزم به عدم خصوصیت، ما چه می دانیم؟ شاید وضوء به عنوان عبادت خصوصیت دارد، عبادت با معاملات فرق بکند وشارع در معاملات قاعده فراغ را جعل نکند. الغاء خصوصیت نیاز به جزم به عدم خصوصیت دارد.

اما اگر می گوئید عموم تعلیل، خب در تعلیل ذکر شده است که هو حین یتوضأ أذکر، هو حین انصرف من صلاته أقرب. ولذا عموم تعلیل را هم ایشان اشکال کرده اند تأمل بفرمائید تا فردا.